واقعی: چو خورشید تابان ز بالا بگشت چه آن دژ نمود و چه آن پهن دشت

بکشتند ازیشان فزون از شمار همی دود از آتش برآمد چوقار

ساختگی: چو خورشید تابان ز بالا بگشت چه آن دژ نمود و چه آن پهن دشت

بخورد و بینداخت شیر دلیر بپیش اندرون باره چون نره شیر

واقعی: به هشتم بیامد به دشت شکار خود و روزبه با سواری هزار

همه دشت یکسر پر از گور دید ز قربان کمان کیان برکشید

ساختگی: به هشتم بیامد به دشت شکار خود و روزبه با سواری هزار

سپهدار ترکان بنه برنهاد یکی درع پرمایه بر سر نهاد

واقعی: گر ایدونک دانی که من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین

ز گوینده بپذیر به دین اوی بیاموز ازو راه و آیین اوی

ساختگی: گر ایدونک دانی که من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین

گر از نیکوی بایدم هردیم ولیکن شنیدن مر او را همیم

واقعی: پراگنده گشتند چون تیره شد سرمیگساران ز می خیره شد

چو برزد سنان آفتاب بلند شب تیره گشت از درفشش نژند

ساختگی: پراگنده گشتند چون تیره شد سرمیگساران ز می خیره شد

چنین گفت کامشب نباید غنود سپهبد همی نیزه باید بسود

واقعی: ز دریا به دریا سپه گسترید که جایی کسی روی هامون ندید

دو لشکر چو تنگ اندر آمد به گرد زمین شد سیاه و هوا لاژورد

ساختگی: ز دریا به دریا سپه گسترید که جایی کسی روی هامون ندید

بدان کارزاری که یابند هیچ ز هر سو بسی رنج کوتاه هیچ

واقعی: گر از گفتهٔ خویش باز آید اوی بنزدیک ما رزم ساز آید اوی

بفتراک بر بسته دارم کمند کجا ژنده پیل اندرآرم ببند

ساختگی: گر از گفتهٔ خویش باز آید اوی بنزدیک ما رزم ساز آید اوی

برآنم که او سر ز فرمان شاه بیاری بیاید بدین رزمگاه

واقعی: کنون با تو ای پهلوان سپاه یکی دیگر افگند بازی براه

جز از رنگ و چاره نداند همی ز دانش سخن برفشاند همی

ساختگی: کنون با تو ای پهلوان سپاه یکی دیگر افگند بازی براه

به نزدیک او شد که کاووس شاه فزون کرد سوی سکندر نگاه

واقعی: وگر من نیایم چو گودرز و گیو بخواهد ز تو کینهٔ پور نیو

برآمد برین کار یک روز و شب و زین گفته بر شاه نگشاد لب

ساختگی: وگر من نیایم چو گودرز و گیو بخواهد ز تو کینهٔ پور نیو

منوچهر بر میسره جای داشت ز زابل به آمل همی جای داشت

واقعی: بیایند هر سه به نزدیک من شود روشن این شهر تاریک من

شود شادمان دل به دیدارشان ببینم روانهای بیدارشان

ساختگی: بیایند هر سه به نزدیک من شود روشن این شهر تاریک من

سکندر بدو گفت کای نامجوی دو لشکر بروی اندر آریم روی

واقعی: فرود آمد از باره گرگین چو گرد سر اندریمان ز تن دور کرد

بفتراک بربست و خود برنشست نوند سوار نبرده بدست

ساختگی: فرود آمد از باره گرگین چو گرد سر اندریمان ز تن دور کرد

برفتند زان بوم تا مرز روم پراگنده گشتند زان مرز و بوم